

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 121-139
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.37907.2342

A Critique of Ignored Followers of Charisma in the Book *Sociology of National Charisma: The Collapse of Social Structures and the Emergence of Charisma*

Fateme Daneshvar Muhammadzadegan*

Reza Abedi Gonabad**

Abstract

The Sociology of National Charisma is a book by Majid Fouladian that analyzes the collapse of social structures and the rise of national charisma. The author uses a historical structural method to study the structural changes on the eve of the two constitutional revolutions and the Islamic Revolution and concludes that in the Qajar period, the construction of social networks prevented the formation of comprehensive solidarity. Considering such construction, it seemed unlikely the emergence of national charisma, but at the end of the Pahlavi regime, due to the collapse of the traditional structure and the emergence of social crises in a society that had reached a level of national cohesion, and with the emergence of ideology based on society culture, it became possible to form a national society and national charisma. In this article, we intended to review the book *The Sociology of National Charisma* in the framework of integrated analysis (structure-agent). The results show that Fouladian does not explain the relationship and role of followers in the emergence of charisma. In fact, the author merely explains the structures and their effect on the emergence of charisma, and ignores the agency of charisma followers in the emergence of charisma.

* PhD Student in Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), fateme.daneshvar89@gmail.com

** PhD of Cultural Policy-Making, International University of Imam Reza, Mashhad, Iran, reza.aabedi@yahoo.com

Date received: 04-01-2022, Date of acceptance: 28-05-2022



۱۲۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۴، تیر ۱۴۰۱

Keywords: Charisma, Leader, Follower, Weber, Structuralism.

نقدی بر نادیده‌انگاری پیروان کاریزما در کتاب جامعه‌شناسی کاریزمای ملی؛ فروپاشی ساختارهای اجتماعی و ظهور کاریزما

فاطمه دانشور محمدزادگان*

رضا عابدی گناباد**

چکیده

جامعه‌شناسی کاریزمای ملی کتابی به‌قلم مجید فولادیان است که طی آن فروپاشی ساختارهای اجتماعی و ظهور کاریزمای ملی را تجزیه و تحلیل می‌کند. نویسنده با روش ساختاری تاریخی به بررسی تحولات ساختاری در آستانه دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که در دوره قاجار ساخت شبکه‌ای جامعه مانع از شکل‌گیری هم‌بستگی‌های فراگیر بوده است و در چنین ساختی در شرایط بحرانی صرفاً امکان ظهور کاریزماهای خردمحل‌های، قومی، مذهبی، و صنفی وجود دارد و ظهور کاریزمای ملی بعید به‌نظر می‌رسد، اما در اواخر حکومت پهلوی، به‌دلیل فروپاشی ساخت سنتی و بروز بحران‌های اجتماعی در جامعه‌ای که به سطحی از انسجام ملی رسیده بود، و با ظهور ایدئولوژی مبتنی بر فرهنگ جامعه، امکان شکل‌گیری اجتماع ملی و ظهور کاریزمای ملی فراهم شد. در این مقاله، بر آن شده‌ایم تا کتاب جامعه‌شناسی کاریزمای ملی را در چهارچوب تحلیلی تلفیقی (ساختار- کارگزار) مورد نقد و بررسی قرار دهیم. نتایج نشان می‌دهد که فولادیان چگونگی ارتباط و نقش پیروان در ظهور کاریزما را توضیح نمی‌دهد.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول)،

fateme.daneshvar89@gmail.com

** دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه بین‌المللی امام رضا (ع) مشهد، ایران، reza.aabedi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۷



درواقع، نویسندگان صرفاً به توضیح ساختارها و تأثیر آن‌ها در ظهور کاریزما پرداخته و به عاملیت و کارگزاری پیروان کاریزما در ظهور کاریزما بی‌توجه بوده است.

کلیدواژه‌ها: کاریزما، رهبر، پیرو، وبر، ساختار.

۱. مقدمه

کاریزما و رهبری کاریزماتیک از موضوعات پژوهشی است که خود کاریزما و جذبه برای تحقیق و بررسی دارد و نویسندگان بسیاری در این زمینه به نظریه‌پردازی پرداختند. ماکس وبر، از مهم‌ترین نظریه‌پردازان قرن بیستم، به‌عنوان مبدع نظریه رهبری کاریزماتیک شناخته می‌شود. ماکس وبر از سه نوع مشروعیت سیاسی نام می‌برد که عبارت‌اند از: مشروعیت عقلانی (بروکراتیک)، مشروعیت سنتی، و مشروعیت کاریزماتیک. او مهم‌ترین ویژگی مشروعیت و سلطه عقلایی را تکیه بر قانون و به‌کارگیری یک دستگاه اداری غیرشخصی می‌داند. به‌نظر او، یکی از عوامل مهم دگرگونی جامعه سنتی رشد و گسترش عقلانیت و بروکراسی مبتنی بر هنجارهای عینی و قانونی است، زیرا در سیاست بروکراتیک همه صلاحیت‌ها و حوزه‌های عمل به‌نحوی مشخص براساس سلسله‌مراتب توزیع شده‌اند. مشروعیت سنتی بر باور مستمر به درستی سنن همیشه معتبر و حقانیت کسانی استوار است که به‌شیوه سنتی به اعمال قدرت می‌پردازند. و دارنده قدرت در این‌جا برپایه قانون و قاعده‌ای تعیین می‌شود که از پیشینیان به‌ارث رسیده است و مردم هم به‌دلیل باور به تقدس شخصیت او از او اطاعت می‌کنند، اما مشروعیت کاریزماتیک بر تسلیم نامعمول مردم در برابر شخصیت مقدس و فضیلت قهرمانی با ارزش‌های استثنایی یک شخص و فرمان‌های او استوار است. مقصود وبر از کاریزما ویژگی فوق‌العاده شخصیتی است که به‌گونه‌ای خارق‌العاده در چهره پیامبران، حکما، داوران، رؤسای اقوام، و قهرمانان جنگی آشکار می‌شود و به آن‌ها حالتی فوق‌طبیعی و فوق‌بشری می‌بخشد (نقیب‌زاده ۱۳۸۵: ۱۵۵-۱۵۷).

شخصیت کاریزمایی می‌تواند با طرح ارزش‌های نوین چشم‌اندازهای متفاوتی را در مقابل افراد جامعه بگشاید که دست‌یابی به آن‌ها فقط از طریق کنش انقلابی ممکن است. کاریزما کسب مشروعیت می‌کند و علیه وضعیت اجتماعی-سیاسی موجود وارد صحنه می‌شود. در چنین حالتی، امکان دگرگونی اجتماعی فراهم می‌شود و جامعه از وضعیت موجود رو به‌سوی وضعیت جدیدی می‌گذارد (منوچهری ۱۳۹۲: ۹۳-۹۴). بنابراین، رهبری کاریزماتیک خصوصیتی نیست که به‌صورت ذاتی در تمامی افراد وجود داشته باشد یا

به بیان دیگر، تمامی انسان‌ها واجد این قابلیت باشند. در مرحله اول، عواملی وجود دارند که باعث ایجاد و ظهور کاریزما می‌شوند. در مرحله بعد، عواملی وجود دارند که در ثبات، شدت، و ضعف صفت کاریزما در رهبر مؤثرند. کاریزماتیک بودن خصوصیتی است که در واقع از سوی پیروان به رهبران اعطا می‌شود. فولادیان نیز معتقد است ظهور کاریزما پدیده‌ای اجتماعی و قابل بررسی از حیث تجربی است و کاریزما امری دفعی در طی تاریخ نیست و در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه امری اجتماعی است و تبیین شدنی و تحلیل شدنی از حیث جامعه‌شناختی است (فولادیان ۱۳۹۹: بیست).

علت انتخاب کتاب *جامعه‌شناسی کاریزمای ملی* برای نقد، جدای از جدید بودن اثر در میان فهرست کتاب‌های جامعه‌شناسی سیاسی که جست‌وجو می‌شد، به جذابیت عنوان کتاب برمی‌گردد. ختم شدن کلمه «فروپاشی» به عنوان یک اتفاق یا پدیده نامطلوب به کلمه «ظهور کاریزما» به عنوان یک فرصت و دریچه امید (در زیرعنوان کتاب) ذهن را به کشف چرایی و چگونگی این ارتباط می‌کشاند که آیا در پس هر فروپاشی ساختاری یک کاریزما ظهور خواهد کرد یا شرط ظهور کاریزما فروپاشی ساختارهاست؟ نویسنده پاسخ این سؤالات را مبسوط می‌دهد و البته از گونه خاصی از کاریزما، یعنی «کاریزمای ملی»، صحبت می‌کند. به علاوه، از آن‌جاکه برخی پژوهش‌گران انقلاب اسلامی ایران را محصول ظهور رهبری کاریزماتیک می‌دانند، عدم بروز همین رهبران در برخی کشورهای عربی جنوب خلیج فارس را به عنوان یکی از موانع شکل‌گیری انقلاب و جنبش فراگیر می‌دانند (عابدی گناباد و دیگران ۱۳۹۵: ۳۱۷؛ امامی ۱۳۸۰: ۲۰۹)، بررسی و نقد کتاب *جامعه‌شناسی کاریزمای ملی*، هم در بعد نظری و هم در بعد کاربردی، اهمیتی دوچندان می‌یابد.

در کتاب *جامعه‌شناسی کاریزمای ملی*، به اعتقاد نویسنده، زمانی که جامعه دچار مشکلات عدیده اقتصادی باشد آن‌گاه با بحران‌های توزیع و ناکارآمدی مواجه می‌شود؛ مثل، بدگمانی مردم، بحران مشروعیت، سرگشتگی افراد، و غیره. در این شرایط، چون افراد جامعه حمایت ساخت‌های سنتی و هم‌بستگی‌های نهادی قدیمی‌شان را از دست می‌دهند و ساختارهای جدیدی نیز در جامعه برای حمایت از آن‌ها شکل نمی‌گیرد، وضعیت ازجاکنندگی نهادی شکل می‌گیرد و در این شرایط افراد به دنبال میانجی و کاریزمایی برای حل مشکلات خود می‌گردند (فولادیان ۱۳۹۹: ۶۱۲). مجید فولادیان معتقد است مطالعات مربوط به کاریزما را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. اول، مطالعاتی که بیش‌تر به صفات و ویژگی‌های فردی پرداخته و سعی کرده‌اند دلایل ظهور کاریزما را در فرد کاریزماتیک بجویند. دوم،

مطالعاتی که بیش‌تر بر دریافت پیروان، پاسخ‌نگرشی و رفتاری آن‌ها به کاریزما، و هم‌چنین شرایط عینی و ذهنی شکل‌گیری کاریزما تمرکز کرده‌اند (همان: بیست‌وسه). نویسنده خود رویکرد پیرومحور را دارد و پرسشی که او در این زمینه طرح می‌کند این است: «چگونه و تحت چه شرایطی پیروان فرد کاریزمایی را باور می‌کنند؟» (همان: بیست‌ودو، ۵۹۴).

در این مقاله، نویسندگان در چهارچوب تحلیلی تلفیقی به نقد کتاب پرداخته‌اند و در واقع نحوه پردازش مطالب و پاسخ نویسنده به این پرسش اصلی را ارزیابی می‌کنند. ابتدا، به معرفی نویسنده کتاب، فصول، و ایده اصلی آن پرداخته می‌شود. سپس، جلد کتاب، صفحه‌آرایی، فصل‌بندی، و عنوان‌گذاری‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. هم‌چنین، نقد روش‌شناختی و نقد محتوایی از مهم‌ترین بحث‌های این مقاله است و درنهایت، نتیجه ارزیابی ارائه می‌شود.

۲. معرفی کلی اثر و مؤلف

کتاب *جامعه‌شناسی کاریزمای ملی*، نوشته مجید فولادیان، در حوزه جامعه‌شناسی و رهبری سیاسی به بررسی تطبیقی ساختارهای اجتماعی در دوران قاجار و تاریخ معاصر ایران می‌پردازد تا تأثیر این تغییر را در بروز بحران‌ها و ازجاکنندگی نهادی نشان دهد؛ شرایطی که افراد را به سوی کاریزماجویی و یافتن منجی مشکلات می‌کشاند. این کتاب در نوبت اول در دویست نسخه در سال ۱۳۹۹ در انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسید.

مجید فولادیان، متولد ۱۳۶۰، دارای دکتری جامعه‌شناسی (گرایش نظری فرهنگی) از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی (گرایش روان‌شناسی اجتماعی) از دانشگاه تهران است. وی عضو هیئت‌علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، نماینده وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در هیئت نظارت بر تشکل‌های اسلامی دانشگاه‌های غیرانتفاعی خراسان رضوی و مدیر کارگروه فرهنگی و اجتماعی شبکه ملی جامعه و دانشگاه است. فولادیان حدود ده سال در این حوزه به کار پژوهشی پرداخته و کتاب حاضر دراصل رساله دکتری اوست. از جمله مقالاتی هم که نویسنده در این مورد نگاشته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «صورت‌بندی جامعه‌شناختی تئوری کاریزمای وبر» (۱۳۹۷)، «مقایسه سلطه فرمندان و سلطه کاریزماتیک با اتکا به آرای وبر: ایضاح یک خلط مفهومی» (۱۳۹۴)، و «شرایط شکل‌گیری رهبری کاریزمایی (مطالعه موردی دوره خاتمی ۱۳۷۶-۱۳۸۴)» (۱۳۸۷).

فولادیان نویسنده مقالات بسیاری در حوزه جامعه‌شناسی است و تألیفات دیگری نیز دارد؛ از جمله «اندیشه‌های اجتماعی کارل پوپر»، «نظریه‌ها و پارادایم‌های مشارکت در جامعه‌شناسی»، «تعیین شاخصه‌ها و مؤلفه‌های دین‌داری»، «پدیده همسرآزاری»، و «پدیده زنان آسیب‌دیده خیابانی».

کتاب *جامعه‌شناسی کاریزمای ملی* از چهار فصل تشکیل شده است. در فصل اول به شرح ادبیات تحقیق می‌پردازد و سعی بر تعریف واژه کاریزما دارد و در فصل دوم و سوم، با بررسی جامعه ایران در دو دوره قاجار و پهلوی، به این سؤال اصلی پاسخ می‌دهد که اساساً کاریزما در چه برهه‌هایی از زمان، تاریخ، و اجتماع امکان ظهور و بروز دارد و در فصل چهارم به مقایسه و نتیجه‌گیری بحث می‌پردازد.

۳. نگاهی به تحلیل و ایده اصلی اثر

پژوهش‌گران و جامعه‌شناسان عوامل و متغیرهای گوناگونی را برای تحقق انقلاب‌ها در نظر می‌گیرند. نظریه‌های مربوط به ره‌یافت انقلاب مبتنی بر اطلاعاتی هستند که از جوامع دست‌خوش انقلاب به‌دست آمده‌اند و محققان و نظریه‌پردازان براساس همین اطلاعات به مطالعه ریشه‌های شکل‌گیری انقلاب همت گمارده‌اند. به‌ویژه بحث علیت در انقلاب از مباحث قدیمی و پایان‌ناپذیر علم سیاست است، اما در کنار شباهت‌هایی که میان نظریات انقلاب وجود دارد، یکی از تفاوت‌های اساسی آن‌ها به روش‌شناسی آن‌ها مربوط می‌شود. اختلافی که در جامعه‌شناسی درباره کاربرد روش‌های تبیینی و تفهیمی برای شناخت پدیده‌های اجتماعی وجود دارد، در تئوری‌های انقلاب نیز مشاهده می‌شود. در روش تبیینی یا اثباتی جامعه‌شناسی به بررسی ساختار و کارکرد پدیده و قوانین حاکم بر آن، قطع‌نظر از ذهنیت، معانی، و ارزشی محیط بر آن، می‌پردازد، اما در روش تفهیمی جامعه‌شناس ساختارها و نهادهای اجتماعی را در متن تجربه و آگاهی انسانی بررسی می‌کند. از این دیدگاه، در نظر گرفتن وجه معنا و ارزش برای شناخت رفتار اجتماعی ضرورت دارد (بشیریه ۱۳۸۴: ۲۳).

جان فوران، در کتاب *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، به‌طور کلی نظریه‌پردازی‌های مربوط به انقلاب را در دو رویکرد گردآوری کرده است (رویکردهای ساختارمحور و رویکردهای فرهنگی و کارگزارمحور). فوران می‌گوید:

این تقسیم‌بندی طبیعتی ساختگی دارد و بسیاری از ما درصدد برهم‌زدن این دوگانگی به‌شیوه‌های موردنظر خود هستیم؛ برای مثال، سیر فکری ویکام - کراولی به نگرش ساختاری نزدیک شده و گودوین به تأثیر فرهنگ و حکومت در کنار یک‌دیگر توجه دارد. رویکرد ساختاری لاکمن به مقوله کارگزاری نزدیک می‌شود و من (فوران) مباحث فرهنگی را با اقتصاد سیاسی درهم آمیختم. اما این تقسیم‌بندی بی‌فایده نیست و حداقل این‌که هر پژوهش‌گر انقلاب باید با آن توافق ظاهری داشته باشد. پژوهش‌گران نسل بعدی با فهم این ره‌یافت‌ها می‌توانند به ترکیب تازه‌ای برسند و مرزها و افق‌های مطالعه انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی را بشناسند (فوران ۱۳۸۲: ۱۶).

در مطالعه و بررسی انقلاب‌ها، کار وقتی پیچیده‌تر خواهد شد که تطبیق یا مقایسه هم صورت بگیرد. منابع بسیاری در بررسی و مقایسه دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی نگاشته شده است که هرکدام از زوایای متفاوت و با روشی خاصی موضوعی را برای بررسی درمورد این دو انقلاب برگزیدند. برای مثال، یرواند آبراهامیان (۱۳۸۹)، در کتاب *ایران بین دو انقلاب*، با تبیین ساختار اجتماعی سیاسی دوره قاجار، علل و پی‌آمدهای انقلاب مشروطیت را بررسی می‌کند و علت وقوع انقلاب اسلامی را نیز در توسعه ناهمگون دانسته است و هم‌چنین به نقش مهم اسلام و نیز نقش تعیین‌کننده شخص امام خمینی (ره) می‌پردازد. جان فوران (۱۳۷۸)، در کتاب *مقاومت شکننده*، به بررسی تحولات ساختارهای اجتماعی ایران می‌پردازد و علت موفقیت نسبی نهضت‌های مقاومت مردمی را در شکننده‌بودن زیربنای اجتماعی و دخالت مدام قدرت‌های خارجی در امور داخلی می‌داند. مهدی نجف‌زاده (۱۳۹۵)، در کتاب *جابه‌جایی بین دو انقلاب: چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی*، به این پرسش پاسخ می‌دهد که چرا در جامعه سنتی و عقب‌مانده ایرانی دوره قاجار انقلابی مدرن و در جامعه نوشته‌شده ایرانی دوره پهلوی انقلابی مذهبی رخ داد و علت را در اجتماعی‌شدن مذهب شیعه می‌داند.

هم‌چنین، کتاب *نخبگان سیاسی ایران*، نوشته زهرا شجیعی، پژوهشی جامعه‌شناسانه و گسترده درباره اهالی سیاست ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی است که توانسته‌اند به درون قدرت سیاسی ایران نفوذ کنند و صاحب مناصب سیاسی شوند. و علی‌رضا ازغندی (۱۳۸۵) نیز، در کتاب *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، به بررسی ویژگی‌ها، نقش، و تأثیر گروه نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی و اجتماعی ایران و در حداقل دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی می‌پردازد.

نقدی بر ناپدیدانگاری پیروان کاریزما ... (فاطمه دانشور محمدزادگان و رضا عابدی گناباد) ۱۲۹

فولادیان، در کتاب *جامعه‌شناسی کاریزمای ملی*، با مطالعه تطبیقی دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی به تبیین چرایی و چگونگی ظهور کاریزمای ملی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که در انقلاب اسلامی، برخلاف انقلاب مشروطه، رهبر کاریزماتیک ملی ظهور کرد و علت را در فروپاشی ساختارهای اجتماعی و تبعات آن می‌داند. فولادیان معتقد است:

تاریخ معاصر ایران شاهد دو انقلاب اجتماعی بوده که در یکی از آن‌ها رهبر کاریزماتیک ملی ظهور کرده است و در دیگری خیر. با نگاهی گذرا به انقلاب مشروطه، می‌توان دریافت که نقش دو گروه در وقوع انقلاب پررنگ‌تر از سایر گروه‌ها و قشرها بوده است: علمای دینی و روشن‌فکران، اما هیچ‌کدام از اعضای دو گروه مذکور کاریزمای ملی تلقی نشدند. این درحالی است که در انقلاب ۱۳۵۷، با وجود حضور دو گروه علما و روشن‌فکران در ایجاد انقلاب، یک روحانی هفتادوپنج‌ساله توانست به‌منزله رهبر کاریزماتیک ملی ظهور کند. با این‌که بحران اجتماعی و هیجانانگیزی از آن به‌مثابه یکی از شروط لازم ظهور کاریزما تلقی می‌شود، توجه به دو انقلاب مذکور نشان می‌دهد ظهور رهبر کاریزمایی نه به نفس بحران، بلکه به نوع و شدت و گستردگی بحران بستگی دارد. علاوه‌براین، بحران در هر جامعه‌ای به ظهور کاریزما نمی‌انجامد، بلکه باید پیشاپیش ساختار خاصی در جامعه وجود داشته باشد که به‌واسطه آن بحران اجتماعی منتج به ظهور کاریزمایی ملی شود (فولادیان ۱۳۹۹: بیست‌وسه - بیست‌وچهار).

۴. نقد شکلی اثر

۱,۴ جامعیت صوری

کتاب از لحاظ داشتن مقدمه، فهرست مطالب، جداول، نمودارها، شکل‌ها، نتیجه‌گیری پایانی، و معرفی منابع خوب ارزیابی می‌شود. طرح جلد کتاب تصویری از جمعیت مردم در پس‌زمینه‌ای قرمز رنگ است و پیراهن قرمز برخی از مردم شاید تداعی‌گر فرصت‌ها و تهدیدهای ساختاری باشد که امکان ظهور یا فروریختن کاریزما را فراهم می‌سازد؛ کنش‌گرانی که از فرصت مهیا برای کاریزمایشدن بهره‌مند می‌شوند و پیروانی می‌یابند یا بالعکس، کنش‌گرانی که ساخت‌ها مانع از کاریزمایشدن آن‌ها می‌شوند.

۲.۴ حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی

در این اثر، با انتخاب قلم مناسب، رعایت فاصله خطوط و کلمات، شکل مناسب قرار گرفتن متن در صفحه، و فاصله آن از اطراف خیلی خوب ارزیابی می‌شود، اما حجم کتاب بالاست و سبب دشواری در خواندن و به دست گرفتن کتاب می‌شود و هم‌چنین، ممکن است باعث از هم پاشیدن شیرازه کتاب بعد از چند بار خواندن شود. بهتر است در کتاب‌های با حجم بالا از کاغذهای سبک استفاده شود. مهم‌ترین که این کتاب باید با قطع وزیری چاپ می‌شد.

۳.۴ فصل‌بندی و عنوان‌گذاری‌ها

یکی از مهم‌ترین قسمت‌های هر کتاب برای ارزیابی فهرست مطالب کتاب است. حال، این ارزیابی را یک خواننده علاقه‌مند به حوزه علوم اجتماعی یا یک متخصص این حوزه انجام دهد، فهرست مطالب باید به گونه‌ای باشد که فرضیه نویسنده را نمایش دهد و نه آن‌قدر کوتاه و نامفهوم باشد که با کتاب‌های داستانی شباهت پیدا کند و نه آن‌قدر طولانی و گسترده باشد که شکل دایرةالمعارف بگیرد. در این کتاب نیز، فهرست مطالب فصل‌هایی طولانی بدون متمایز کردن بخش‌های اصلی و فرعی را نشان می‌دهد. هم‌چنین، در متن، بخش‌بندی و عنوان‌گذاری کتاب به گونه‌ای است که باعث می‌شود هرازگاهی خواننده در متن گم شود و نداند که در زیرمجموعه چه بحثی مشغول مطالعه است.

۵. نقد روش‌شناختی

در تبیین پدیده‌های اجتماعی، رابطه ساختار- کارگزار همواره هسته اصلی نظریه‌های سیاسی- اجتماعی را شکل داده است، زیرا همواره این سؤال مطرح بوده که نقش کارگزار/ کنش‌گر صاحب اراده در جامعه بیش‌تر است یا نقش ساختارهای حاکم؟ معمولاً، طرف‌داران انقلاب و نظریه‌رهایی و کسانی که به نقش تعیین‌کننده اراده انسان در بروز تحولات سیاسی اجتماعی قائل‌اند (همانند اگزیستانسیالیست‌ها) در گروه اول قرار می‌گیرند و جبرگرایان، محافظه‌کاران، و آن‌ها که برای اراده و اختیار انسان نقش چندانی قائل نیستند در گروه دوم قرار می‌گیرند. گروه اول به نقش افراد در جامعه و تاریخ اهمیت می‌دهند و موضوع موردمطالعه خود را معمولاً افراد فرهمند قرار می‌دهند، درحالی‌که گروه دوم به ساختارها و قوانین حاکم بر جامعه و امثال آن استناد می‌کنند. اما گروه سوم هم هست که سعی دارد بر دوگانه‌انگاری ساختار و

نقدی بر نادیده‌انگاری پیروان کاریزما ... (فاطمه دانشور محمدزادگان و رضا عابدی گناباد) ۱۳۱

کارگزار فایق آید و رابطه دوجانبه آن‌ها را بررسی کند. رویکرد سوم شامل دیدگاه‌های افرادی چون گیدنز، بسکار، و جسوپ می‌شود (مارش و استوکر ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۳۳). برای مثال، از نظر گیدنز، مهم‌ترین کلید برای فهم دگرگونی‌های علوم اجتماعی پرداختن به کنش انسانی و ساخت اجتماعی است و در هر پژوهشی در حوزه علوم اجتماعی باید به‌نوعی به دنبال بیان رابطه بین عاملیت و ساختار بود، اما کلاسیک‌های جامعه‌شناسی بر یکی از این دو (کنش یا ساختار) تأکید داشته‌اند و یکی را عامل تعیین‌کننده دانسته‌اند. نظریه ساخت‌یابی گیدنز ترکیبی از این دو زمینه است (گیدنز ۱۳۸۴: ۱۷).

فولادیان نیز معتقد است در بررسی ظهور کاریزما با پدیده‌های اجتماعی و قابل بررسی از حیث تجربی روبه‌رویم و کاریزما امری دفعی در طی تاریخ نیست و در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه امری اجتماعی است و تبیین‌شدنی و تحلیل‌شدنی از حیث جامعه‌شناختی است (فولادیان ۱۳۹۸: ۸۳). نویسنده در توضیح رویکرد پیرومحور، که در واقع رویکرد نویسنده در کتاب است، معتقد است:

بنیان معرفت‌شناسانه رویکرد پیرومحور بر "طبیعی" و "این‌جهانی" بودن آن است. مشروعیت کاریزما در این رویکرد تنها بر پذیرش پیروان استوار است و اعتبار درونی برای رهبر کاریزماتیک قائل نیست. شرایط غیرعادی و بحران‌های اجتماعی عامل اصلی تبیین‌کننده کاریزماجویی پیروان است. اگر مردم تصور کنند که مقامات توانایی حل بحران را ندارند با سیستم سیاسی بیگانه می‌شوند و در همان حال نهادهای سستی و محکم گذشته فرو می‌پاشند و مشروعیت آن‌ها نزد مردم از میان می‌رود. در این وضعیت، افراد از نهادهای سستی می‌شوند و جامعه وضعیت توده‌ای به‌خود می‌گیرد و شرایط مستعد پذیرش رهبری می‌شود که نماد رهایی از این شرایط تلقی می‌شود (فولادیان ۱۳۹۸: ۸۳).

نقد روش شناختی از این کتاب نیز به ارتباط روش ساختارگرایی تاریخی نویسنده با روش تفهیمی ماکس وبر برمی‌گردد که چه‌طور نویسنده دست به ترکیبی از تبیین علی و تفهم می‌زند، اما خود در نهایت به تبیین وابسته می‌ماند.
از دیدگاه وبر،

قدرت رهبر کاریزمایی تنها بر شناسایی و قبول رسالت شخصی او از طرف رعایا و پیروان مبتنی است. این پذیرش می‌تواند فعالانه یا منفعلانه باشد و منبع آن ایمان و تسلیم به قدرت فوق‌العاده، عجیب، و بی‌نظیری است که در سنت و قانون بی‌سابقه است و به همین دلیل الهی محسوب می‌شود (وبر ۱۳۷۴: ۴۳۶).

پس، از دید وبر، رفتار جمعی به‌طور کلی از تعهد به نوعی نظام عقیدتی برمی‌خیزد. به‌عبارت‌دیگر، رفتارهای اجتماعی در جهت معانی خاصی صورت می‌گیرند و برای دریافت آن رفتارها شناخت وجه معنا و ارزش ضرورت دارد (بشپریه ۱۳۸۲: ۵۸). در واقع، وبر بر عاملی تأکید می‌گذارد که در نظریه‌های ساختاری مورد توجه قرار نمی‌گیرد و آن تعهدی غیرعقلایی به نظامی عقیدتی است که به‌وسیله رهبر و جنبش کاریزمایی عرضه می‌شود. از دیدگاه نووبریان نیز، رهبر کاریزمایی دست‌کم تازمانی که هوادارانش به او وفادارند و شمارشان در حال افزایش است، حد و مرزی نمی‌شناسد، اما به‌مجرد این‌که در اعتقاد پیروانش به وی تردیدی پدید آید، بنای اعتبارش یک‌باره فرو می‌ریزد (فروند ۱۳۸۳: ۲۲۱) و پارکین نیز معتقد است هنگامی که ایمان پیروان به رهبر کاریزما از دست برود، سلطه او نیز فوراً از بین می‌رود (پارکین ۱۳۸۴: ۱۲۱)، به‌نقل از فولادیان (۱۳۹۸: ۷۴). بنابراین، باتوجه به چهارچوب نظری پژوهش و باتوجه به یکی از پرسش‌هایی که نویسنده مطرح می‌کند، مبنی بر این‌که «چگونه و تحت چه شرایطی پیروان فرد کاریزمایی را باور می‌کنند؟» (فولادیان ۱۳۹۹: بیست)، این‌طور به‌نظر می‌رسد که نویسنده برای پیروان هم نقشی مهم قائل است و باید کنش‌گری پیروان نیز معنا شود، اما به‌نظر می‌رسد روش تبیینی ساختارگرایی نویسنده باعث شده است ساخت‌های عینی بیش‌تر از هرچیزی به‌چشم بخورند و برجسته شوند، همان‌طور که این نقد در بخش‌های دیگر هم اشاره شد.

۶. نقد محتوایی اثر

در این کتاب، فرایند شکل‌گیری کاریزما بررسی می‌شود؛ این‌که کاریزما چگونه به‌وجود می‌آید، تحت چه شرایطی مردم گرد رهبر کاریزماتیک جمع می‌شوند، به او خصلت‌های کاریزمایی نسبت می‌دهند، و مشتاقانه از او اطاعت می‌کنند. در فصل اول، نویسنده به بررسی ادبیات نظری و تجربی اقتدار کاریزماتیک می‌پردازد و بعد رویکرد نظری تحقیق را ارائه می‌دهد. در بررسی ادبیات تجربی، نویسنده به‌دنبال بررسی تحقیقاتی می‌رود که از حیث موضوعی با این کتاب قرابت دارند. نویسنده منابع داخلی و خارجی متعددی را با موضوع پژوهش خود مرتبط دیده است و رویکرد آن‌ها را به بحث کاریزما مشخص کرده است. نویسنده اذعان دارد که از مفهوم کاریزما به‌دلیل کارآیی و غنای مفهومی یا به‌علت ابهام مفهومی در حوزه‌های گوناگون استفاده می‌شود، اما خواننده کتاب، بعد از خواندن کل اثر، شاید به این نتیجه برسد که ذکر این برداشت‌های متعدد از کاریزما ضرورتی نداشت و همین‌که نویسنده رویکرد خود را در تعریف از کاریزما مشخص کند کافی است.

نویسنده به معرفی مقاله‌ای از پُست با عنوان «خودشیفتگی و رابطه پیروان با رهبر کاریزماتیک» (۱۳۹۶) می‌پردازد و ویژگی ممتاز آن را در تحلیل شرایط و احساسات روانی پیروان در شرایط بحرانی و چرایی رجوع آن‌ها به رهبری ایدئال و کاریزماتیک می‌داند، اما نقدی که فولادیان بر این مقاله وارد می‌کند این است که شرایط اجتماعی در این اثر به خوبی تحلیل نشده و فقط به کلی‌گویی درباب این شرایط بسنده شده است (فولادیان ۱۳۹۹: ۱۸). این‌جا به نظر می‌رسد فولادیان نیز مرتکب همین اشتباه تک‌بعدی‌نگری شده است. درواقع، در نقد سطح تحلیل این پژوهش باید گفت نویسنده صرفاً به سطح کلان در متن پرداخته است و با برجسته‌کردن نقش ساختارها به جبرگرایی ساختاری رسیده است، درحالی‌که وقتی پرسش اصلی پژوهش را می‌بینیم که «چگونه و تحت چه شرایطی پیروان فرد کاریزمایی را باور می‌کنند؟» و وقتی پیشینه پژوهشی خوبی را، که نویسنده ارائه کرده است، می‌بینیم، نمی‌توان از دیدگاه تلفیقی و توجه هم‌زمان به دو سطح تحلیل خرد و کلان در ظهور کاریزما غفلت کرد.

درباب این‌که جریان مشروطه جنبش یا انقلاب بود اتفاق نظر نیست، اما نویسنده انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را از یک نوع جریان و فرایند سیاسی می‌داند (همان: بیست و پنج) و درواقع اگر هر دو را انقلاب می‌داند (چه با ظهور کاریزما و چه بدون ظهور کاریزما)، پس چه طور در دو ساخت متفاوت یک جریان مشخص اتفاق افتاده است؟ یا اگر دو پدیده متفاوت‌اند و یکی انقلاب است و دیگری، به عقیده برخی، جنبش نامیده می‌شود، باز این پرسش مطرح است که چه طور می‌توان دو پدیده متفاوت را در دو ساخت متفاوت بررسی تطبیقی کرد و به نتیجه رسید؟

ضمن این‌که تفاوت‌های دیگری درباب این دو جریان وجود دارد که نگاه صرفاً ساختاری نویسنده را نشان می‌دهد؛ از جمله این‌که نقش مذهب در نگرش و انگیزش پیروان و نقش عوامل خارجی را هم باید در نظر داشت. در جریان انقلاب اسلامی، برخلاف مشروطه، ایدئولوژی اسلامی وجود داشت؛ ایدئولوژی‌ای که باعث می‌شد پیروان کاریزما با انگیزه ملی به حمایت از کاریزمای ملی بپردازند، اما ایدئولوژی انقلاب مشروطه یک ایدئولوژی وارداتی بود و برخلاف انقلاب اسلامی نقش عوامل خارجی هم‌چون دخالت انگلیس بسیار حائز اهمیت و توجه است. هدف اصلی انگلستان از نفوذ در نهضت مشروطه کنترل نهضت و هدایت آن به سمت اهداف این کشور بود، نه اهداف ملی کشور ایران. هم‌چنین، در مدل نظری‌ای که فولادیان در صفحه ۱۱۰ کتاب ارائه داده است، جایگاه

ایدئولوژی مشخص نیست که از چه ساختی برخوردار بوده و چگونه نقش در کاربزماسجوبی پیروان می‌یابد.

در فصل دوم، نویسنده با رویکرد ساختارگرایی تاریخی و با توضیح عدم تغییر در ساخت‌های سیاسی، شهری، اجتماعی و ایلی، جامعه روستایی، و غیره (پراکنندگی جمعیت + ساخت سستی حکومت + نبود همبستگی عام اجتماعی) نشان می‌دهد که کاربزمای ملی در دوره قاجار شکل نمی‌گیرد. و نویسنده توضیح می‌دهد که با وجود شرایط بحرانی پیش از انقلاب مشروطه و نقش علمای بزرگ و روشن‌فکران در ایجاد آن، هیچ‌کدام از اعضای دو گروه مذکور کاربزمای ملی تلقی نشدند. در این فصل، چند نکته در ارزیابی مورد توجه قرار گرفت. اول، در مورد افزودن عنوان جدید به مباحث ساختاری است. با توجه به اهمیت جغرافیای سیاسی ایران و توضیحاتی که نویسنده در صفحه ۱۱۵ آورده است، می‌توان این صفحه را با ساخت جغرافیایی آغاز کرد و این ساخت را هم در دوره پهلوی مدنظر قرار داد. جغرافیا یکی از عوامل پایدار در بررسی تحولات ایران از باستان تا کنون بوده است و در عرصه سیاست داخلی و خارجی عاملی انکارناپذیر است.

دوم، نویسنده در صفحه ۱۴۲ در مورد مشروعیت قاجارها چنین می‌گوید:

جایگاه شاه در رأس هرم قدرت بود و همه قدرت دولتی در دست او تمرکز می‌یافت و فرمانش، هم‌چون قانون، لازم‌الاجرا بود. اهالی کشور رعیت و فرمان‌بردار او بودند و زیردستانش (درباریان و حکمرانان محلی) نوکران فرمان‌بر او. پادشاه می‌توانست همه یا بخشی از قدرت خود را به صدراعظم واگذار کند. اما این قدرت دولتی نه از مشروعیت مذهبی (مانند مشروعیت قدرت دولتی در دوره صفویه که توسط نهاد صدر تأمین می‌شد) برخوردار بود و نه از مشروعیت قومی-فرهنگی، عشیره‌ای یا مشروعیتی که از توافق عمومی حاصل شده باشد. از این زاویه، فقط لبه تیز شمشیر و تدبیر پادشاه یا هردو بود که فرمان او را در این نظام به اجرا درمی‌آورد و رعیت و زیردستانش را به تبعیت و اطاعت و می‌داشت (همان: ۱۴۲).

و باز در صفحه ۱۵۷ در مورد رابطه نهاد روحانیت و حکومت از دو دوره صحبت می‌کند که معتقد است دوره اول رابطه خوب یا احترام‌آمیز است و دوره دوم با جدایی و وخامت رابطه آن‌ها مشخص می‌شود. با توجه به این دو مورد ذکر شده (همان: ۱۴۲، ۱۵۷)، باید گفت روحانیت هیچ‌وقت علیه طبقه قاجار نبودند و اگرچه مخالف امتیاز تنباکو و رژی بودند و اگرچه مشروطه را به راه انداختند، مخالف قاجار نبودند، به این صورت که

نقدی بر ناپدیدانگاری پیروان کاریزما ... (فاطمه دانشور محمدزادگان و رضا عابدی گناباد) ۱۳۵

هیچ وقت بر مشروعیت نداشتن قاجارها فتوایی ندادند و متونی وجود دارد که روحانیان و غیرروحانیان حق الهی پادشاه را تأیید کردند. هم چنین، مشروعیت قبیله و ایلپاتی (سنتی و پاتریمونیا) در قاجارها وجود داشت و کش مکش بعد از دوره محمدشاه هم برسر اصل تبار قبیله‌ای بود.

سوم، باتوجه به حجم زیاد کتاب، از صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۴، نیازی به این مباحث به صورت کامل نیست و اگر نویسنده به صورت خلاصه تر مباحث را ارائه می داد، بهتر بود. هم چنین، برای بحث تحولات پیش از مشروطه، نویسنده اگر به جای این که از صفحه ۱۶۸ آغاز کند از صفحه ۱۷۹ شروع می کرد، اشکالی پیش نمی آمد و درواقع حذف این مطالب به اصل موضوع لطمه‌ای وارد نمی کرد.

چهارمین نکته به استفاده و ارجاع بیش از حد برخی منابع مربوط می شود. برای مثال، در صفحات ۲۷۰، ۲۷۱، و ۲۷۲ پشت سرهم از منبع آبراهامیان (۱۳۸۹) استفاده و به آن ارجاع داده شده است.

درنهایت، باید به توضیحات ناقص در صفحه ۲۷۸ اشاره کرد که نویسنده، در بحث از بحران مشارکت، گروه‌های عمده مخالف نظام سیاسی قاجار را معرفی می کند، اما با توضیحی مختصر از آن‌ها می گذرد، درحالی که نقش بازرگانان در این انقلاب متفاوت بود و برای مثال، تصمیم بیش تر بازرگانان درنهایت به سمت حمایت نکردن از انقلاب مشروطه تغییر یافت. هم چنین، کسروی در این مورد روشن فکران و نواندیشان را کمی بی اطلاع از اروپا معرفی می کند و به ناآگاهی آن‌ها اذعان می کند و طبقه روحانیون را هم، که پیش گامی را به گردن گرفته بودند، به دو دسته تقسیم می کند. دسته‌ای طرفدار مشروطه و دسته‌ای دیگر طرفدار دربار بودند و از طبقه بازرگانان نامی نمی برد، بلکه از مردمی نام می برد که از مشروطه هیچ نمی دانستند و به کشور و توده هم دل بستگی نداشتند و درآمدشان به مشروطه خواهی آرزوی رواج شریعت و پیشرفت دستگاه خودشان بود. اینان بودند که عنوان مشروعه را به میان آوردند و دیر یا زود از میان مشروطه خواهان به کنار رفتند (کسروی ۱۳۸۵: ۲۷۳).

در فصل سوم، تحولات در حدود پنجاه سال حکومت پهلوی و ساخت اجتماعی این حکومت در آستانه انقلاب تحلیل می شود. نویسنده توضیح می دهد که، برخلاف اصلاحات ناکام زمان قاجار درباب تشکیل ارتش قوی و متمرکز، رضاشاه تمام توجه خود را به ایجاد ارتش متمرکز و قوی معطوف کرد و موفق شد تا با ادغام نیروهای مختلف نظامی بازمانده

از قاجار و طرح خدمت وظیفه عمومی ارتشی قوی و دائمی فراهم آورد. با یک‌جانشینی ایلات، تشکیل نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، و گسترش راه‌ها و زیرساخت‌های ارتباطی نقش و نفوذ دولت و حکومت را در سراسر جامعه ایران افزایش داد. بعد از ایجاد دولت و ارتش مدرن، حکومت پهلوی به ساخت و اشاعه ایدئولوژی ملی مبتنی بر باستان‌گرایی اقدام کرد و با افزایش تعاملات و پیدایش سطحی از انسجام جامعه‌ای و گسترش هم‌بستگی عام ملی، خاص‌گرایی در جوامع ایلی، روستایی، و شهری رو به افول می‌گذارد (فولادیان ۱۳۹۹: ۶۰۲)، اما این ساخت را بسته و عمودی می‌داند که باعث می‌شد بحران‌های ناکارآمدی اقتصادی، مشارکت، و توزیع از چشم شاه دیده شود. به علاوه، حکومت پهلوی با انجام اقداماتی مخالف نظر علمای دینی مشروعیت دینی‌اش را از دست داد (همان: ۶۰۷). این جامعه‌ای که در سطحی از انسجام ملی به وجود آمده بود، با فروپاشی ساخت‌های سنتی جامعه و نبود نهادهای جای‌گزین دچار ازجاکنندگی نهادی شد. در این شرایطی که بحران‌های مختلف اقتصادی، توزیعی، و مشارکت را به وجود آورده بود، ایدئولوژی اسلامی که آینده روشنی را نوید می‌داد، در میان مردم بسط یافت و امام خمینی (ره)، به‌عنوان رهبری کاریزماتیک، از سوی پیروان پذیرفته شد (همان: ۶۱۱).

نکته‌ای که در ارزیابی از این فصل به دست آمد این بود که در این فصل مطالب زائد و بی‌ارتباط در متن بسیار دیده می‌شود، ضمن این‌که ارتباط این تغییرات و تحولات با بحث اصلی متن، یعنی کاریزماجویی ملی، مشخص نمی‌شود و در نهایت خواننده در فصل چهارم باید این ارتباط را بیابد، درحالی‌که بهتر است نویسنده در هر فصل زیرکانه فرضیه خود را به خواننده گوش‌زد کند تا رشته پیوند مطالب و پژوهش انجام گرفته از هم گسیخته نشود.

مثلاً، صفحه ۳۲۵ تا صفحه ۳۴۱، لازم نیست جزئیات ارتش و نهادهای امنیتی بیان شود و همین‌که تغییر از نیروهای نظامی ایلی در ساخت پراکنده قدرت به ارتش جدید و متمرکز در ساخت دولت مطلقه بیان می‌شد، کفایت می‌کرد یا این‌که نویسنده بسیاری از مباحث این فصل را می‌توانست با جدول یا شکل به صورت مختصر و مفید آورد.

در فصل چهارم، که تحلیل نهایی از داده‌هاست، نویسنده بار دیگر فرضیه و ایده اصلی خود را تکرار می‌کند و جمع‌بندی هرآنچه را در فصول آورده شده است بازگو می‌کند. نویسنده با ارائه دو جدول (همان: ۵۹۶، ۶۱۱) بسیار گویا خلاصه‌ای از نکات را بیان می‌کند. میزان انسجام و نظم منطقی مطالب در کل اثر و بین فصول آن در حد خوب ارزیابی می‌شود. به‌طور کلی، مهم‌ترین نقد محتوایی به غفلت از نقش پیروان در فرایند ظهور کاریزمای ملی برمی‌گردد.

فولادیان معتقد است که نگاه به کاریزما دو نوع است:

یک رویکرد که فردمحور است و خود شخص کاریزما را مهم می‌داند و می‌گوید هر زمان کاریزما ظهور کند، ساختار و نظام کاریزمایی و سلطه کاریزمایی نیز پس از آن ظهور می‌کند؛ یعنی در تاریخ باید منتظر بنشینیم و ببینیم که در چه برهه‌های از تاریخ آدم‌های کاریزماتیک و رهبران کاریزماتیک ظهور پیدا می‌کنند، اما رویکرد دوم به این می‌پردازد که در چه شرایط اجتماعی کاریزما ظهور پیدا می‌کند. آیا واقعاً خود رهبر کاریزماتیک اهمیت دارد یا نه، برعکس، کسانی که کاریزما را قبول می‌کنند کاریزما را باور می‌کنند و با شور و شوق تمام زندگی روزمره‌شان را فراموش می‌کنند و به گرد رهبر کاریزمایی جمع می‌شوند آن‌ها هستند که اهمیت دارند (همان: بیست‌ویک).

اما در متن کتاب که پیش می‌رویم، می‌بینیم که نویسنده، فارغ از این‌که این افراد و پیروان چه ویژگی‌هایی دارند، به بررسی ساختارهای اجتماعی دو برهه تاریخی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی می‌پردازد؛ این‌که ساختار اجتماعی در انقلاب مشروطه و ساختار اجتماعی در انقلاب اسلامی به چه شکل بوده و این فرایند ساختاری چه تحولی را از سر گذرانده است. البته، در تطبیق و مقایسه دو دوران نویسنده قوی کار کرده است و تغییر ساخت را دقیق نشان داده است، اما بنابر آن‌چه نویسنده در ابتدای کتاب به خواننده وعده می‌دهد، بررسی «نقش پیروان» در جست‌وجوی کاریزما در شرایط بحرانی مسئله مهمی است که به خاطر وسواس نویسنده در توضیح ساخت‌ها از قلم بررسی دقیق‌تر افتاده است. در واقع، نویسنده خیلی درگیر توضیح ساخت‌ها شده است و وزن بیش‌تری به این موضوع داده است. این وسواس در بخش ادبیات تحقیق هم دیده می‌شود؛ این‌که نویسنده تا صفحه ۱۱۲ کتاب به توضیح ادبیات تحقیق می‌پردازد. شاید این میزان بررسی پیشینه پژوهشی برای رساله دکتری لازم و البته جای تحسین داشته باشد، اما برای خواننده‌ای که فرضیه اصلی نویسنده را دنبال می‌کند، در حدی که بفهمد وجه تمایز کار نویسنده با دیگر آثار چیست کفایت می‌کند.

۷. نتیجه‌گیری

از دیدگاه جامعه‌شناسی تلفیقی، ساختار و عاملیت هیچ‌کدام به‌تنهایی تعیین‌کننده نیستند، بلکه هر دو ارزش بالایی در رفتار سیاسی دارند. پس، در تبیین پدیده‌های اجتماعی باید رابطه متقابل این دو در نظر گرفته شود. کتاب جامعه‌شناسی کاریزمای ملی به قلم مجید

فولادیان است که می‌خواهد چرایی و چگونگی ظهور پدیده کاریزمای ملی را تبیین کند. فولادیان، که در کسوت استادیاری دانشگاه مشغول به کار است، در این کتاب پدیدارشدن کاریزمای ملی را با مقایسه دو انقلاب اجتماعی، یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، مورد بررسی قرار می‌دهد. براساس دیدگاه نویسنده کتاب، زمانی که جامعه دچار مشکلات عدیده اقتصادی باشد، با بحران‌های توزیع و ناکارآمدی مواجه می‌شود و در این شرایط، چون افراد جامعه حمایت ساخت‌های سستی و هم‌بستگی‌های نهادی قدیمی‌شان را از دست می‌دهند و ساختارهای جدیدی نیز در جامعه برای حمایت از آن‌ها شکل نمی‌گیرد، وضعیت از جاکندگی نهادی شکل می‌گیرد و در این شرایط افراد به دنبال میانجی و کاریزمایی برای حل مشکلات خود می‌گردند. در این پژوهش، نگاه فولادیان ساختاری تاریخی است و از لحاظ محتوایی یکی از مهم‌ترین انتقادهای به کتاب جامعه‌شناسی کاریزمای ملی آن است که، با این‌که نویسنده قصد دارد نظریه و بر را بسط دهد و یک نگاه جامعه‌شناختی از درون آن بر ساخت کند و رویکرد پیرو محور را برگزیده است، به رابطه مبادله‌ای میان کاریزما و پیروان کاریزما توجه نداشته است و صرفاً تغییر و تحولات ساختارها را بررسی کرده است. از لحاظ شکلی نیز، طراحی جلد و حروف‌نگاری کتاب خیلی خوب ارزیابی می‌شود، اما قطع رقصی کتاب، نامناسب بودن فصل‌بندی، و عنوان‌گذاری‌ها از نقاط ضعف محسوب می‌شود.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، پرواندا (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۸۵)، *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: قومس.
- امامی، محمدعلی (۱۳۸۰)، *عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس*، تهران: وزارت امور خارجه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- پارکین، فرانک (۱۳۸۴)، *ماکس وبر، ترجمه شهناز مسمی پرست*، تهران: ققنوس.
- شجیعی، زهرا (۱۳۸۳)، *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی*، تهران: سخن.
- عابدی گناباد، رضا و دیگران (۱۳۹۵)، «چرایی عدم شکل‌گیری انقلاب و جنبش‌های اجتماعی فراگیر در کشورهای عربی خلیج فارس»، در: *مجموعه مقالات سیزدهمین ملی علمی - فرهنگی خلیج فارس*.

نقدی بر نادیده‌انگاری پیروان کاریزما ... (فاطمه دانشور محمدزادگان و رضا عابدی گناباد) ۱۳۹

- فروند، ژولین (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نیکان.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- فوران، جان (۱۳۸۲)، *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- فولادیان، مجید (۱۳۹۸)، «صورت‌بندی جامعه‌شناختی تئوری کاریزمای وبر»، *جامعه‌شناسی ایران*، س ۲۰، ش ۳.
- فولادیان، مجید (۱۳۹۹)، *جامعه‌شناسی کاریزمای ملی؛ فروپاشی ساختارهای اجتماعی و ظهور کاریزما*، تهران: علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵)، *تاریخ مشروطه ایرانی*، تهران: نگاه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، *چشم‌اندازهای جهانی*، ترجمه حمیدرضا جلالی‌پور، تهران: طرح نو.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، تهران: مطالعات راه‌بردی.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۲)، *نظریه‌های انقلاب*، تهران: سمت.
- نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۵)، *جابه‌جایی دو انقلاب؛ چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی*، تهران: تیسرا.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: سمت.

